

لوازم اعتقادی و کارکردهای عملی باور به بداء بر پایه آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام

اکبر باقری*

حسن علی آبادی**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۴]

چکیده

آموزه بداء یکی از اختصاصات کلامی و وجوه تمایز شیعه امامیه از سایر مسلمانان است. منشأ قرآنی باور به این آموزه، مواجهه عقیدتی و عملی پیامبر اکرم ﷺ با یهود است. یهودیان معتقد به بسته بودن دست خدا در تدبیر کائنات پس از خلقت بودند، اما پیامبر بر اساس آیات قرآن به بساطت دست الاهی در امور عالم قائل بوده است. امامان علیهم السلام نیز با مطرح کردن معارف توحیدی و تأکید بر «خروج عن الحدين» (حد تعطیل و تشبیه) و پیش کشیدن آموزه بداء، شیعیان را از درافتادن به ورطه تعطیل نقش خداوند در عالم بازداشتند. آموزه بداء، که مشابه نسخ در شرایع پیش از اسلام است، با استناد به آیات قرآن در میان شیعیان مطرح شد و گسترش یافت. این عقیده دو نقش کاربردی عقیدتی و رفتاری برای باورمندان در پی دارد. نقش کاربردی تصحیح اعتقاد توحیدی آموزه بداء از حیث تأکید بر فاعل مایشاء بودن مستمر خدا در عالم هستی، راه نیافتن تغییر در علم الاهی و شناخت تنوع قضا و قدر الاهی در خور توجه است. نقش کاربردی باور به این آموزه در عملکرد انسان نیز در باور به حاکم نبودن جبر در عالم هستی و نقش چشمگیر عقاید و رفتار انسان در تغییر قضا و قدر الاهی ریشه دارد، به طوری که تصحیح عقاید و طی طریق هدایت و انجام دادن اعمال صالح را در تغییر مقدرات الاهی خویش مؤثر می بیند؛ بیشترین انگیزه را در خودسازی برای ترک عقاید باطل و اعمال ناپسند در انسان ایجاد می کند و موجب نقش آفرینی وی در امور دنیوی و اخروی می شود.

کلیدواژه‌ها: بداء، مشیت، اراده الاهی، قضا و قدر، عملکرد انسان، عقیده و عمل صالح.

* دانش‌آموخته دکتری مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول) a.bagheri@urd.ac.ir

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران ha.a209@gmail.com

مقدمه

آموزه بدهاء یکی از اختصاصات کلامی شیعه است که از منظر ائمه علیهم السلام جایگاهی بس رفیع در معارف اسلامی دارد. بدهاء یکی از چند عهدهای است که خدا با پیامبران بسته (صدوق، بی تا: ۳۳۲) و اقرار بر بدهاء الاهی، تأکید بر فعال مایشاء بودن او است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۹/۴). برخی روایات آن را عبادتی بی مانند معرفی می کنند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۴۶)^۱ که هیچ گاه کسی خداوند متعال را آن گونه که از رهگذر اعتقاد به بدهاء امکان دارد، بزرگ نمی شمرد (همان).^۲ بر این اساس، صرف نظر از اختلافات میان دانشمندان مذاهب اسلامی در این موضوع، یافتن مفهوم واقعی آن اهمیت بسزایی دارد. این اهمیت زمانی آشکارتر می شود که می بینیم آموزه بدهاء، علاوه بر تقویت اعتقاد راستین توحیدی، نقش برجسته ای در خودباوری انسان و ایجاد انگیزه در خودسازی و نقش آفرینی وی در امور دنیوی و اخروی دارد.

آنچه موجب مناقشه تاریخی متلکمان مسلمان بر سر مسئله بدهاء شده است، عمدتاً ناشی از فهم نادقیق آن و احتمال نقصان در معرفت توحیدی باورمندان به بدهاء از منظر مخالفان بوده است. حال آنکه ظرافت مسئله و چندوجهی بودنش از طرفی و کوتاه بودن دست مخالفان مذهبی تشیع از معارف اهل بیت علیهم السلام، موجب این سوء تفاهم شده است؛ در حالی که گذر از لفظ و توجه به معنا، تا حد بسیاری موجب رسیدن به تفاهم علمی بر سر این آموزه می شود.

این نوشتار علاوه بر تعمیق باور توحیدی مخاطبان، در پی توجه دادن به کارکردهای فردی و اجتماعی باور به آموزه بدهاء است. لذا در مسائل توحیدی، بر ارتباط میان بدهاء و قضا و قدر الاهی تأکید می شود و از توجه عمیق به ارتباط این آموزه با علم الاهی پرهیز می شود. از دیگر سو، به ارتباط بدهاء با اراده انسان توجه می شود که نتیجه کاربردی اش در زندگی روزمره ملموس است.

مفهوم لغوی و اصطلاحی «بدهاء»

«بدهاء» در لغت به معانی آشکارشدن از خفاء (راغب اصفهانی، بی تا: ۱۱۳)، ظهور چیزی از عدم (فضلی، ۱۴۱۴: ۱۰۵)، تغییر در قصد (ابن فارس، ۱۴۱۱: ۲۱۲)، استصواب (ابن الاثیر الجزری،

لوازم اعتقادی و کارکردهای عملی باور به بداء بر پایه آیات و روایات اهل بیت (علیهم السلام) / ۷

۱۳۹۹: ۱۰۹/۱)، آغاز کاری و دست زدن به امری (ابن منظور، ۱۴۰۸: ماده بدء) و دگرگونی و تبدیل رأیی به رأی دیگر (سبحانی، ۱۳۶۲: ۴۵۱/۲-۴۵۵) است.

بر اساس معانی لغوی فوق، مفهوم حصول بداء بر انسان، آشکارشدن چیزی برای او است که قبل از آن بر وی پوشیده بوده است؛ ظاهرشدن چیزی که او بدان آگاهی نداشته، تغییر در قصد و رأی وی از نظری به نظر دیگر و خوب و درست دانستن چیزی، بعد از آنکه آن را نادرست می پنداشته (استصواب) است. در تمامی این معانی، تغییر و تبدیل در علم و رأی و اراده انسان پیدا است. بی شک منشأ چنین تبدیل و تغییری، فقدان علم کامل (جهل) وی و محدودیت های متعدد انسان (عجز) است.

بر این اساس، بداء خداوندی به معنای علم پس از جهل یا توانایی پس از ناتوانی نیست (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۱/۱؛ مفید، ۱۳۶۳: ۶۷) و چنین استفاده ای، خلاف عقاید توحیدی ای است که مسلمانان بر سر آن اتفاق دارند. بلکه یگانه معنای لغوی بداء که درباره خدا استفاده می شود، ظهور یا آشکارشدن پس از خفاء است که به مفهوم ظاهرکردن چیزی از سوی خدا است که نزد بندگان مجهول بوده و هیچ گاه به معنای علم جدید یا تغییر در رأی و اندیشه خدا نیست.

تعریف آموزه بداء خداوندی

بر اساس مقدمات فوق، از منظر امامیه، بداء خداوندی یعنی خداوند متعال، ابتدا بنا بر مصالحی، امری را بر پیامبر، ولی و جانشینش به گونه ای آشکار می کند، ولی پس از آن، امر دیگری را متفاوت با آن جایگزین می کند، در حالی که از ابتدا به هر دو عالم بوده است؛ در چنین جایی به اصطلاح گفته می شود «بداء» حاصل شده است (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۳۸۱/۱۱؛ مفید، ۱۳۶۳: ۶۵).

مبانی آموزه بداء

آموزه بداء خداوندی از منظر امامیه بر سه مبنای اساسی زیر متکی است (سبحانی، ۱۳۶۲: ۴۵۵-۴۵۱/۲):

۱. خدا بر همه امور و رویدادها، از گذشته و حال و آینده، آگاه است و چیزی بر او پوشیده نیست تا با آگاهی از آن، جهل پیشین وی برطرف شود.

۲. خدا کار آفرینش را وانگذاشته و هر روزی در کاری نو است (الرحمن: ۲۹)؛ ۴. عالم امر و خلق در دست او است (اعراف: ۵۴) و خلقت و ایجاد و تدبیر عالم به حسب مشیت خدا استمرار دارد.
۳. سرنوشت انسان‌ها با کارهای خوب یا بد تغییر می‌کند.

هر یک از این مبانی، کارکردهای عقیدتی و عملکردی در خور توجهی دارد و مبتنی بر مستندات بسیاری در منابع اسلامی است که در ادامه، همراه با مقدمات لازم آنها را بررسی می‌کنیم.

کارکرد عقیدتی آموزه بداء

اثبات علم مطلق و لایتغیر الهی

بر اساس آیات قرآنی، علم خدا مطلق و بدون محدودیت است (عنکبوت: ۶۲).^۶ او بر تمام حوادث عالم، از ابتدا تا انتها، آگاه است و هیچ یک از مخلوقاتش در این علم با او شریک نیستند. فقط ممکن است برخی از رسولان پسندیده‌اش را از آن آگاه کند (جن: ۲۶).^۷

مفهوم لغوی و اصطلاحی «بداء» دو عنصر «جهل گذشته و علم فعلی» و «عوض شدن نظر، اغراض و هدف به تبعیت علم فعلی» را در بر دارد (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۶۷/۱-۱۷۰). عنصر اول با توحید سازگار نیست و هیچ مسلمانی به خدای سبحان نسبت جهل نمی‌دهد، تا جایی که به دلیل وفور آیات و احادیث در این زمینه، نیازی به عرضه مستند ندارد (بهبهانی، ۱۳۹۲). عنصر دوم نیز اگر به معنای حاصل شدن علم و منتفی شدن جهل باشد، نشانگر تغییر است و با توحید منافات دارد. همان‌گونه که نسبت دادن جهل به خدا صحیح نیست، نسبت دادن تغییر نیز ممکن نیست. یگانه معنای صحیح عنصر دوم زمانی است که تغییر کردن، لازمه ذاتی جهل گذشته و پدیدار شدن علم فعلی جدید نباشد و از عوامل دیگری گرفته شده باشد. لذا آنچه در آموزه بداء درباره خدا مطرح می‌شود به معنای علم جدید یا تغییر در علم الهی نیست.

انواع علم الهی و منشأ بداء

هرچند منشأ بداء در انسان، جهل و عجز او است (طیب، ۱۳۶۳: ۱۵۴)، ولی افعال الهی مبتنی بر حکمت است و منشأ بداء خداوندی علم او است. خوئی در *البیان فی تفسیر*

القرآن بر اساس سخن امام صادق علیه السلام، علم خدا را دو نوع معرفی می‌کند: علمی نهانی که جز او کسی آن را نمی‌داند (علم مکنون) و علمی که به فرشتگان، پیامبران و ائمه علیهم السلام آموخته است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۷/۱).^۸ علم مکنون، همان لوح محفوظ است و علم پیامبران و امامان، لوح محو و اثبات است (برنجکار، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

در علم مکنون الهی بداء رخ نمی‌دهد، بلکه این علم منشأ بداء است و علم لوح محو و اثبات در آن موجود است. طباطبایی علم الهی را با بیانی دیگر به دو نوع تقسیم کرده است: علم ذاتی و علم فعلی (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲۴۶/۲). علم ذاتی عین ذات خدا و ازلی و ابدی است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۶۳/۹) و تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد ولی علم فعلی، صفت خدا، خارج از ذات او ممکن‌الوجود (مخلوق) است که خدا علم آن را در اختیار رسولان و اولیای خویش قرار می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۱/۳۷۶-۳۷۸).

بر این اساس، بداء در علم ذاتی خدا رخ نمی‌دهد، بلکه در محدوده علم فعلی خدا است. نسبت دادن بداء، به علم فعلی خدا، که در قلمرو امکان قرار دارد، محذور عقلی ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۰۲/۶). همچنین، علاوه بر این توضیح، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «بدائی از روی جهل برای خدا رخ نمی‌دهد، مگر اینکه در علم خدا بوده است» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۱۸/۲).^۹

آنچه موجب احتراز اهل سنت از پذیرش آموزه بداء شده است، خوف از اتصاف خدا به جهل یا تغییر و تبدیل علم او است. حال آنکه دقت در مبانی و منابع بداء، ضمن باور به تنوع علم الهی، از ظهور علمی جدید از علوم پوشیده الهی حکایت دارد.

یکی از کارکردهای عقیدتی بداء، شناخت بیشتر از انواع علم الهی و یافتن سرمنشأ بداء است. چنانچه گفته شد، دو گونه علم برای خدا می‌توان تصور کرد: علم مکنون و علمی که به اولیایش داده است. عقیده بداء به ما می‌آموزد که سرمنشأ بداء متعلق علم پوشیده الهی است. هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در علم ذاتی خدا رخ نمی‌دهد، بلکه خدا به رخداد بداء نیز علم دارد. باید توجه داشت که علم به تغییر با تغییر در علم متفاوت است. لذا این آموزه موجب تنزیه خداوند متعال از هرگونه تغییر است و باعث تثبیت عقیده صحیح توحیدی می‌شود.

اثبات قدرت مطلق الاهی

یکی از زمینه‌های مطرح‌شدن آموزه بداء در معارف اهل بیت (علیهم‌السلام)، باور یهود به بسته‌بودن دست خدا در عالم هستی پس از خلقت اولیه است که در قرآن کریم در آیه «یدالله مغلوله» (مائده: ۶۴)^{۱۰} آمده است. بر اساس شأن نزول آیه، آنان خدای مسلمانان را فاقد تأثیرگذاری در زندگی معرفی می‌کردند (بحرانی، بی‌تا: ۳۳۰/۲). معتزله که پس از یهودیان این باور را در قالبی دیگر و با نام «تفویض» پی گرفتند، خداوند را بر مقدور انسان قادر نمی‌دانند (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۱۰۹/۸) و این به تعطیل جریان اراده و قدرت خدا در عالم هستی منتهی شد.

تعطیل اراده الاهی در عالم با اعتقاد توحیدی «خروج عن الحدين» (حد تعطیل و حد تشبیه) (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۵۳/۱) که امام باقر (علیه‌السلام) آن را عقیده صحیح توحیدی دانسته است، منافات دارد. بر این اساس، باور معطله که پس از خلقت اولیه، نقشی برای خدا در عالم هستی قائل نبودند و عقیده مشبهه که خدا را شبیه انسان یا سایر مخلوقات می‌دانستند، مردود و خارج از دایره باور صحیح توحیدی دانسته می‌شود.

خروج از حد تعطیل، تأکید بر کارکرد فعالانه و مستمر خدا در عالم هستی است که برگرفته از آیه «کلّ یوم هو فی شأن» (الرحمن: ۲۹) و آیات مشابه آن است؛ این مفهوم، به جریان اراده، مشیت، قضا و قدر الاهی در عالم هستی اشاره دارد و هر لحظه برای خدا شأنی جدید در نظر می‌گیرد. تعیین مقدرات سالانه مخلوقات در شب قدر و تشریفاتی همچون تنزل ملائکه و روح، القای این باور به انسان‌ها است که اراده الاهی همواره در عالم تکوین سرپا دارد.

افراط گروه دیگری از مسلمانان (جبریّه) در باور به قضا و قدر و «تغییرناپذیر» دانستن تمامی مقدرات الاهی، منجر به ظهور اعتقاد به وجود جبر در عالم هستی و افعال انسان شد. با آنکه امروزه، قریب به اتفاق مسلمانان این باور کلامی را نمی‌پذیرند، رگه‌هایی از این باور را می‌توان در عقیده به «سرنوشت تغییرناپذیر» در میان عموم مردم دید.

از دیگر نتایج عقیدتی باورمندی به بداء، تأکید بر فعالیت مطلق و مستمر خدا در عالم هستی است؛ هیچ قدرتی در عالم، یارای مواجهه و کاستن از قدرت او را ندارد و خدا به مصالحی، گاهی قضا و قدرش درباره بندگان و کائنات را تغییر می‌دهد که در بخش بعدی بدان می‌پردازیم.

قضا و قدر و رابطه آن با بداء

بر اساس روایات امامان معصوم (علیهم السلام)، جریان حاکمیت الهی در عالم هستی در قالب مراحل مشیت، اراده، قدر، قضا و امضاء صورت می‌پذیرد. قبل از تبیین ارتباط بداء خداوندی با قضا و قدر باید نسبت آن با قدر الهی از حیث تقدم یا تأخر روشن شود. امام کاظم (علیه السلام) مشیت را شروع و ابتدای چیزی، قدر را به معنای اندازه طول و عرض و حدود فعل، و قضا را نیز چیزی که امضا به آن تعلق می‌گیرد معرفی می‌کنند؛ با امضای الهی است که فعل حتمی می‌شود و به هیچ وجه برگشت‌پذیر نیست (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۵۰/۱).^{۱۱} طباطبایی اندازه و حدود صفات و آثار هر چیز را قدر معرفی می‌کند و تقدیر را تعیین این اندازه و حدود می‌داند. به نظر وی، در تحلیل حقیقی این معنا و انطباق آن بر پدیده‌های عینی، قدر همان حدودی است که موجودات مادی از جانب هر یک از علت‌های ناقصه خود پیدا می‌کنند و صورت‌های علمی این حدود در عالم مافوق عالم ماده است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۹۴-۲۹۵).

انواع قضا و قدر

بر اساس آیات و روایات، قضا و قدر الهی به دو قسم حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شود و بداء الهی فقط در حوزه قضای غیرحتمی واقع می‌شود. تبیین امام باقر (علیه السلام) از آیه «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» حکایت دارد که اجل به دو نوع محتوم (أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ) و اجل موقوف (قَضَىٰ أَجَلًا) تقسیم شده است. خویی، بر اساس تقسیمات علم الهی که قبلاً ذکر شد، قضای الهی را دو گونه معرفی کرده است:

- قضایی که خداوند کسی از بندگان را بدان مطلع نکرده و مبتنی بر علم مخزون است. در این قضا هیچ تغییری حاصل نمی‌شود. این نوع قضا را گاه خداوند به ملائکه و انبیا خبر داده و حتمی است؛ چراکه اگر تغییر پذیرد، موجب تکذیب انبیا خواهد بود، مانند مرگ که تمامی مخلوقات الهی آن را خواهند چشید (انبیاء: ۳۵)^{۱۲} و هیچ گریزی از آن نیست.
- قضایی که خدا آن را به پیامبر و ملائکه خبر داده و واقع خواهد شد، ولی شرط وقوعش این است که اراده خدا برخلاف آن تعلق نگیرد. بداء در این قضا واقع

می‌شود، مانند مقدار عمر انسان که با صله رحم و نیکی طولانی یا به علت قطع رحم و ... کوتاه می‌شود، به طوری که امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند کسانی که به دلیل احسان زندگی می‌کنند، بیش از کسانی هستند که به عمر طبیعی خویش زندگی می‌کنند و کسانی که به علت گناهان می‌میرند، بیش از کسانی هستند که به اجل خویش درمی‌گذرند (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۰۵/۱).

مجلسی با نقل روایاتی از امام باقر و امام رضا (علیه السلام) می‌گوید بسیاری از آنچه در عالم تکوین مقدّر شده و حتی به مرحله قضا رسیده، قطعیت ندارد و ممکن است بسته به نوع عملکرد انسان تغییر یابد و قدر و قضای دیگری جانشین آن شود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۶/۴؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۷/۱). خداوند قدر غیرمحتوم را به رسولان و اولیای خویش اطلاع می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۳۷۶-۳۷۸) و خبر دادن ایشان از وقایعی که در آینده رخ می‌دهد، از این معجز است؛ آنچه از آن به «رخ‌ن دادن پیش‌گویی‌های ایشان» تعبیر می‌شود، نتیجه بداء الاهی است که به دلیل نوع عملکرد افراد، موجب تغییر قضای الاهی می‌شود.

از آنجا که قضا و قدر الاهی به دو بخش حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شود، آنچه در پی بداء خداوندی تغییر می‌یابد، صرفاً قضا و قدر غیرحتمی است که با اعمال نیک و بد افراد، به قدرت مطلق لایزال الاهی در عالم هستی واقع می‌شود. این آموزه ضمن اشاره به انواع قضا و قدر به تأثیرات اعمال انسان‌ها در مقدرات اشاره دارد که در بخش بعدی بیشتر بررسی می‌شود.

کارکرد عملی آموزه بداء

جبر و اختیار دو مفهوم کلامی دیرآشنای اندیشه اسلامی است که پذیرش یا رد آنها، مسلمانان را به فرق گوناگون تقسیم کرده است. در تاریخ کلام اسلامی، پذیرش حاکمیت جبر، موجب ظهور جبریه و قبول اختیار مطلق انسان، موجب مطرح شدن «تفویض» شد که بعدها با معتزله ادامه یافت. اشاعره نظریه «کسب» را ابداع کردند و امامیه در پی تعالیم اهل بیت (علیه السلام)، به نظریه «امر بین الامرین» و اختیار مشروط انسان در عالم هستی معتقد شدند.

القای اختیار و نفی جبر

باور به آموزه «بداء» یکی از بالاترین مراتب نفی جبر و حاکمیت قضا و قدر لایتنغیر الاهی در جامعه است. می دانیم که به رغم تصور جبرگرایان، خداوند انسان را با اختیار آفریده است، به طوری که بر اساس توانایی های خدادادی و برنامه ریزی و مدیریت امور، زمینه توفیق خود را فراهم می آورد و در راستای رشد و تعالی مادی و معنوی گام برمی دارد. بر همین اساس، خداوند متعال، انسان را در تغییر آنچه بر او جریان می یابد مؤثر معرفی می کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱).^{۱۳}

بر اساس آموزه بداء و با استناد به آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد: ۳۹)^{۱۴} برخی از مقدرات غیر حتمی خدا در عالم تکوین، به علت اختیار و عملکرد نیک انسان نظیر صدقه، صلّه رحم، نیکی به پدر و مادر و قدردانی از آنان یا ترک این گونه امور، به اراده الاهی تغییر می یابد و سرنوشت بهتر یا بدتری برای وی رقم می خورد. در ادامه به برخی از نمونه های قرآنی تأثیر اعمال خیر یا شر انسان در تقدیرات وی اشاره می کنیم.

تأثیرات مثبت عملکرد انسان در تغییر قضای الاهی

- برطرف شدن عذاب از قوم حضرت یونس (علیه السلام) به دلیل دعا و تضرع ایشان (قمی، ۱۳۶۳ ب: ۱/۳۴۶: ذیل یونس: ۹۸).^{۱۵}
- جایگزین کردن گوسفند در ماجرای ذبح حضرت اسماعیل (علیه السلام) به دلیل سربلندی حضرت ابراهیم (علیه السلام) و فرزندش در اطاعت از فرمان الاهی و توفیق در آزمایش الاهی (صافات: ۱۰۷-۱۱۲).^{۱۶}
- دگرگونی مقدرات غیر محتوم به دلیل دعا و تضرع در شب قدر (دخان: ۴).^{۱۷}
- گشایش درهای برکت الاهی از آسمان و زمین به دلیل ایمان، تقوا و استغفار (اعراف: ۹۶).^{۱۸}
- آمرزش گناهان و بارش رحمت الاهی به دلیل استغفار (نوح: ۱۰-۱۱).^{۱۹}
- افزایش عمر افراد به دلیل کردار شایسته (قرطبی، ۱۴۲۷: ۱۴/۲۱۳، ذیل فاطر: ۱۱).^{۲۰}

تأثیرات منفی عملکرد انسان در تغییر قضای الاهی

- حرمت ورود بنی اسرائیل به سرزمین مقدس به مدت ۴۰ سال، به علت مخالفت ایشان با فرمان ورود به آن وادی (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱/۳۰۴، ذیل مائده: ۲۱ و ۲۶).^{۲۱}

• گرفتاری و عذاب الهی به علت تکذیب انبیای الهی و عملکرد ناشایست
(عنکبوت: ۳۷).^{۲۲}

• کاهش عمر افراد به دلیل نوع اعمال ایشان (قرطبی، ۱۴۲۷: ۲۱۳/۱۴، ذیل فاطر: ۱۱).^{۲۳}

فردی که خود را در گزینش راه هدایت و ضلالت مختار می‌یابد و قضای الهی را تغییرپذیر می‌داند، فلاح و رستگاری یا شقاوت و گرفتاری خود را وابسته به کردار خویش از اعمال صالح و ترک معاصی می‌داند. ولو به عللی گرفتار معصیت شود راه را برای بازگشت و جبران آینده باز می‌بیند و می‌کوشد استغفار، دعا و تضرع به درگاه الهی و اعمال نیک را دستاویز تحولی مجدد و گشایش در دنیا و آخرت بداند: «یا محوّل الحول والاحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال». چنین فردی انگیزه بیشتری برای برنامه‌ریزی فردی و اجتماعی دارد.

ایجاد انگیزه برای تحوّل فردی و اجتماعی

در طول تاریخ، باور به جبر، نتایج مخربی در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان داشته و علاوه بر القای یأس و ناامیدی، انفعال و عزلت‌نشینی فردی و گرنش اجتماعی در مقابل حکمرانان ستمگر را در پی داشته و دارد. برعکس، باور به اختیار مشروط انسان، «انفعال در مقابل حوادث روزگار و برنامه‌های سایرین» را به فعالیت‌های قرین توفیق اصلاح فردی و اجتماعی تبدیل کرده است.

نگرش افراطی به جبر و اختیار در عصر امامان (علیهم‌السلام) آثار نادرست بسیاری در پی داشت؛ زمینه‌ساز شکل‌گیری فرق انحرافی در جامعه اسلامی شد و انسجام دینی جامعه اسلامی را تحت الشعاع قرار داد. جامعه در مواجهه با مسئله کلامی جبر و اختیار به طیفی از عقاید گوناگون باورمند شد که در سویی از آن مرجئه با افراط در باور به جبر، حتی ظلم را بر خدا جایز شمرد و در سوی دیگر، معتزله با افراط در عقیده به اختیار انسان، عملاً جامعه اسلامی را به سوی تعطیل نقش خدا در عالم هستی پیش برد.

مرجئه با نفی اختیار و پذیرش جبر در جامعه معتقد شدند که اگرچه خلیفه در حکم ادامه‌دهنده وظایف پیامبری نصب می‌شود، اما اگر در او و حکومتش فساد پیدا شد، باید وی را تحمل کرد و مادام که شهادتین را به زبان جاری می‌کند، باید همه فسادها و

تبهکاری‌های او را به دیده اغماض و تحمل نگریست و قضاوت علیه وی را به تأخیر انداخت. به عبارت دیگر، اگر امام مرتکب گناه کبیره شود از مسلمانی خارج نمی‌شود و واجب‌الاطاعه است و نمازی که به امامت او به جا آورده شود معتبر است (گودرزی، ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۶۶). و بدین ترتیب بر پشتیبانی خدا از حکومت غضبی و ستمگر اموی‌ها تأکید کردند، در صورتی که بنا بر نص قرآنی، حتی نسبت دادن ستم به خدا ناروا است، چه رسد به حمایت از ستمگران (فصلت: ۴۶).^{۲۴}

اعتقاد به مسئله بداء زمینه منتسب کردن ستم به خدای متعال را از بین می‌برد. باور به حکومت جبر خداوندی بر قول و فعل انسان و منوط کردن آن به علم پیشین الاهی در نگرش مرجئه، موجب گسترش اباحه‌گری در اخلاق و منش و رعایت نکردن حقوق الاهی و دیگران می‌شود. چنانچه در اشعار برخی از شاعران تبلور یافته است:

من می خورم و هر که چون من اهل بود می خوردن من به نزد او سهل بود
می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

(زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۳۹)

چنانچه در بررسی‌های مربوط به جبر و اختیار می‌یابیم، علم پیشین خدا یا هر مخلوق دیگری موجب سلب اختیار از فرد در انجام دادن یا ترک فعل نمی‌شود و ایجاد چنین ارتباطی بین علم الاهی و اباحه‌گری مغلطه‌ای بس آشکار است.

یکی از نتایج باور به آموزه بداء، اعتقاد به وجودنداشتن جبر خداوندی در افعال اختیاری انسان و باور به اختیار مقید او است که موجبات پذیرش اختیار انسان و مسئولیت‌پذیری وی در قبال حقوق الاهی و سایر مخلوقات را فراهم می‌آورد.

معتزله نیز با مبنای تفویض و اختیار تام، عملاً نقش ربوبیت را در عرصه فکری، اجتماعی و سیاسی کم‌رنگ جلوه دادند، تا جایی که در نگرشی خلاف عقل و عقلا، ظلم غضب خلافت از برتر و حاکم شدن پست‌تر را لطفی از طرف خدا دانستند که سزاوار ستایش و حمد است (ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، ۱۴۱۶: ۳/۱)، در حالی که اعتقاد به بداء، دامن الاهی را از چنین ظلمی برکنار می‌دارد. زیرا یکی از پایه‌های اصلی مسئله بداء، تبعیت تغییر اراده حکیمانه الاهی در مردم به تبع اراده آنان بیان شده است، به این معنا که در آن عصر، مردم با ارتکاب معصیت الاهی و پای‌بندی‌نداشتن به ولایت ولی منصوب الاهی،

امت یکپارچه نبوی را دچار نابودی تدریجی کردند.

در عصر حاضر که دانش در بهترین وضعیت تاریخی خود قرار دارد و روشی متفاوت از زندگی را عرضه کرده است، به نظر می‌رسد بشر کماکان گرفتار همین نگرش در اعتقاد به خدا و ربوبیت او است؛ چنان‌که برخی از اندیشمندان جهان غرب (از جمله نیچه، در کتاب چنین گفت زرتشت) به مرگ خدا یا بازنشستگی او در اداره عالم معتقد شدند. در حالی که اعتقاد به بداء در صورت تبیین صحیح و منطبق بر روایات امامان (علیهم‌السلام) پاسخ‌گوی شبهات و پُرکننده خلأهای فکری در زمینه نقش خدا در اداره و تدبیر هستی خواهد بود (نک: عبودیت، ۱۳۸۴).

در نقطه مقابل فهم غلط از مسئله اختیار و با انگیزه تبیین حاکمیت خدا و با اتکای ناروا به نصوص، فرقه‌ای دیگر، قائل به جبر و بی‌ارادگی انسان شدند. این گروه نیز در خلأ تبیین صحیح از ربوبیت و اراده الهی، انسان را موجودی بی‌اختیار دانستند که حتی گناه و فساد او نیز با اراده مستقیم الهی رقم می‌خورد (ابن‌مرتضی، ۱۴۰۹: ۹-۱۲). این تفسیر نادرست از هستی و انسان نیز در همه ابعادش جامعه را در برابر انواع انحرافات و ظلم‌ها بی‌پناه و ناایمن می‌کند. زیرا جامعه‌ای که برای سرنوشت خود نقشی قائل نیست، دچار انفعال، بی‌انگیزگی، بی‌هدفی و در نهایت اضمحلال خواهد شد. حال آنکه مسئله بداء نقش تأثیرگذار تصمیم و اراده انسان در سرنوشت و ساخت جامعه را به‌خوبی تبیین می‌کند.

اگر بخواهیم در عصر حاضر معادلی برای تفکر جبرگرا بیابیم، شاید بتوان به مسائلی همچون جبر تاریخ، جبر جامعه، جبر ژنتیک و ... اشاره کرد که گاه انسان را موجودی بی‌اراده در مقابل این جبرها تعریف می‌کند. بداء در اصلاح این نگرش راه‌گشا است و انسانی را که در افق اندیشه توحیدی و ولایت الهی قرار دارد، بر همه این جبرها توفیق می‌دهد (نک: بصیری و گوهری، ۱۳۹۲: ۱۰۵-۱۲۸). سلمان ساوجی نتیجه عملی افکار مثبت و باور به تأثیرگذاری انسان در انجام‌دادن کارها را چنین بازگو می‌کند:

اگر گویی که بتوانم، قدم در نه که بتوانی اگر گویی که نتوانم، برو بنشین که نتوانی

(واصفی، ۱۳۴۹: ۲۷۲/۱)

از این منظر، عقیده به بداء، کارکردی همچون توبه دارد. یکسان بودن شرایط قبولی توبه نزد خدا، موجب جلوگیری از یأس و نومیدی و ایجادگر روحیه تغییر و آمادگی برای اصلاح فردی و اجتماعی است. بداء نیز همانند توبه، تأکیدی بر فعالیت خدا در محو و اثبات امور در عالم هستی است. همان گونه که با توبه انسان، مشیت الهی تغییر می کند، با کردار شایسته انسان، برخی از عوامل منفی مؤثر در مقدرات الهی درباره او تغییر می یابد. استغفار و بازگشت به درگاه الهی، به ویژه در شب های قدر، زمینه هایی برای تغییر رفتار و کردار افراد است.

نتیجه

آموزه بداء خداوندی، به معنای آشکارشدن بخشی از علم مکنون الهی بر دیگر مخلوقات و بندگان است. چون علمی که در اختیار پیامبران، امامان و سایر مخلوقات قرار دارد، علم مخلوق و از لوح محو و اثبات است. خدا با قدرت لایزالش و به مقتضای برخی از اعمال بندگان و مصالحی دیگر، بخشی از علم مکنون را، که بر دیگران پوشیده بوده، آشکار می کند. باور به اینکه امری بر خدا مخفی بوده و سپس بر او آشکار شده است، صحیح نیست، چراکه آنچه در آینده بر تمام عالم هستی بروز و ظهور می یابد و بر مخلوقات آشکار می شود، در علم پیشین الهی وجود دارد و ساحت قدسی خدا از جهل و تغییر و تبدیل در ذات و علم مبرا است.

بداء، که از امتیازات کلامی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است، موجب تقویت عقاید باورمندان بدان می شود، به گونه ای که حاکمیت مطلق و قدرت بی پایان الهی در تغییر قضا و قدر را محترم می شمردند. این دسته از باورمندان معتقدند خدا، همواره فاعلیت مختار خویش را داشته و دارد و به تغییر و تبدیل در امور کائنات گشاده دست است: «کلّ یوم هو فی شأن».

از سوی دیگر، آموزه بداء در انسان، القای اختیار می کند و او را از گرایش و پذیرش «جبر» به معنای تقدیر لایتغیر الهی باز می دارد و بر مسئولیت وی در مقابل عقاید، گفتار و رفتار خویش تأکید می ورزد. معتقد به بداء خداوندی در کار کائنات، ضمن باور به وجود قضا و قدر الهی در عالم هستی، امکان تغییر و تبدیل در بسیاری از مقدرات الهی را

باور دارد و با دعا، عمل صالح، ترک معاصی، توبه، استغفار و ... زمینه تغییر در تقدیر الاهی را فراهم می‌آورد. این باور، انگیزه‌ای قوی برای اصلاح ساختارهای فرهنگی و اجتماعی جوامع بشری است که انفعال در مقابل حاکمیت جبر را به اقداماتی فعال در حوزه‌های گوناگون فکری و عملی مبدل می‌کند.

اعتقاد به «بداء» زمینه‌ساز تحولی جدی در ارتباط انسان با خدا و عالم هستی است. باورمند به بداء، علاوه بر خدا، خود را نیز در سرنوشت خویش مؤثر می‌داند و سعادت‌مندی خود را در گرو اقدام و عملی در راستای اوامر الاهی می‌بیند، روحیه تلاش و انگیزه برای انجام دادن افعال نیک در وی زنده است و به دلیل باور به اختیار خویش، برای موفقیت‌های بیشتر برنامه‌ریزی می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «مَا عَبْدَ اللَّهُ بَشْيَءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ».
۲. «مَا عَظَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ».
۳. «استصواب» به مفهوم خوب و درست دیدن چیزی بعد از اینکه دانسته نشده بود.
۴. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ».
۵. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».
۶. «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».
۷. «فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ».
۸. «إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ الْبَدَاءِ - وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ أَنْبِيَآءَهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».
۹. «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ لَهُ».
۱۰. «وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ».
۱۱. «لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى قُلْتُ مَا مَعْنَى قَدَّرَ قَالَ تَقْدِيرُ الشَّيْءِ مِنْ طَوِيلِهِ وَ عَرْضِهِ قُلْتُ مَا مَعْنَى قَضَى قَالَ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَرَدَّ لَهُ».
۱۲. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ».
۱۳. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».

۱۴. «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».
۱۵. «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا آيَمْنُهَا ...».
۱۶. «أَتَى ارَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ ...».
۱۷. «فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ».
۱۸. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».
۱۹. «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا».
۲۰. «وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ».
۲۱. «يَقُومُ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ ... قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً».
۲۲. «كَذَّبُوا فَأَخَذْنَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».
۲۳. «وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ».
۲۴. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ: هر که کار شایسته کند، به سود خود او است و هر که بدی کند، به زیان خود او است، و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست».

منابع

قرآن.

- ابن ابی الحدید (۱۴۱۶). شرح نهج البلاغة، بیروت: دار الجیل.
- ابن الاثیر الجرجزی، مبارک بن محمد بن عبد الواحد (۱۳۹۹). النهاية فی غریب الحديث والاثیر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (بی تا). توحید، قم: جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد (۱۴۲۲). معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن مرتضی، احمد بن یحیی (۱۴۰۹). طبقات المعتزلة، بی جا: دار المنتظر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸). لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- بحرانی، سید هاشم (بی تا). تفسیر البرهان، تهران: بنیاد بعثت.
- برنجکار، رضا (۱۳۸۵). معرفت عادل الاهی، تهران: نیا.
- بصری، حمیدرضا؛ گوهری، مریم (۱۳۹۲). «نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر قرآن و حدیث»، در: سراج منیر، دوره ۴، ش ۱۳، ص ۱۰۵-۱۲۸.

- بهبهانی، عبدالکریم (۱۳۹۲). *بداء در قرآن*، قم: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام).
جوادى آملی، عبدالله (مختلف). *تسنیم*، قم: اسراء.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دار الشامية.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲). *از کوچه زندان*، تهران: امیرکبیر.
سبحانی، جعفر (۱۳۶۲). «بداء»، در: *دانش نامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۷۰). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۸۶). *نهایة الحکمة*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵). *مجمع البحرين*، تهران: مکتبه المرتضویه.
طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). *امالی*، امان: دار الثقافة للنشر والتوزيع.
طیب، سید علی خان (۱۳۶۳). *کلم الطیب*، بی جا: بی نا.
عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۴). «تحلیل و بررسی اندیشه ساعت ساز لاهوتی»، در: *بازتاب اندیشه*، ش ۶۱، ص ۶۲-۷۶.
عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). *تفسیر العیاشی*، قم: چاپخانه علمیه.
فضلی، عبد الهادی (۱۴۱۴). *خلاصة علم الکلام*، بیروت: دانشگاه جهانی علوم اسلامی.
قاضی عبد الجبار معتزلی، عبد الجبار بن احمد (بی تا). *المغنی فی ابواب التوحید والعدل*، بی جا: بی نا.
قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۲۷). *تفسیر قرطبی*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳). *تفسیر قمی*، قم: دار الکتاب.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *کافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
گودرزی، پروین (۱۳۸۶). «مرجئه»، در: *تاریخ اسلام*، ش ۳۱، ص ۱۳۱-۱۶۶.
مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۳). *تصحیح الاعتقاد*، قم: الشریف الرضی.
واصفی، محمود بن عبد الجلیل (۱۳۴۹). *بداييع الوقایع*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.